

نواآموز

۱

ISSN: 1606 - 9110

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
دوره‌ی سی و پنجم مهر ۱۳۹۷
شماره‌ی پی‌درپی ۲۹۹ ۳۲ صفحه
۱۲۰۰۰۰ ریال ۱۲۰۰۰۰ www.roshdmag.ir



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- ۱ این ماه این روزها
- ۲ نهالی که خودت می کاری
- ۳ شبیه هفت
- ۴ پری شادی
- ۶ ماجراهای یک شانه په سر



- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ♦ برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان
- ♦ دوره‌ی سی و پنجم مهر ۱۳۹۷
- ♦ شماره‌ی پی در پی ۲۹۹

♦ مدیر مسئول: محمد ناصری

♦ شورای سردبیری:

علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان،
مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی،
شاهده شفیعی، سید کمال شهابلو،
کاظم طلایی، احمد عربلو، شکوه قاسم‌نیا،
مهری ماهوتی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب،
محبت‌اله همتی، حبیب یوسف‌زاده

- ♦ دبیر: افسانه موسوی گرماردی
- ♦ دستیار دبیر: زهرا اسلامی
- ♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
- ♦ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

۱۴ لیختند گم شده



۱۶ خورستان



۱۸ چاله



۲۰ توپ دست کیست



۲۱ همه چا نقاشی



۲۲ چور چین پا چوپ پستی



۲۴ سر گرمی



۲۶ فیل سواری



۲۸ دوست جدید



۳۰ حرف هایت را این چا پکش



۳۲ برق رسانی



- ♦ نشانی دفتر مجله: تهران،
- ♦ خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
- ♦ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱
- ♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- ♦ نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

وبگاه: www.roshdmag.ir
پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

- ♦ شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
- ♦ نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱
- ♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
- ♦ شمارگان: ۱،۱۲۰،۰۰۰
- ♦ چاپ و توزیع: شرکت افست





۲۶
مهر

۱
مهر



۷
مهر

● روز
آتش نشانی
و ایمنی:
آقای
آتش نشان،
دوست
داریم.
روزت
مبارک!

● بازگشایی
مدارس: سال
تحصیلی جدید،
درس و معلم جدید
● هفته‌ی دفاع
مقدس: سال‌ها پیش
مردمان شجاع کشور
به دشمنان نشان دادند
که کسی نمی‌تواند
بی اجازه وارد خاک
سرزمینمان شود.

● روز تربیت بدنی
و ورزش: نام
یک روز را روز
ورزش گذاشته‌اند؛
تا حواسمان باشد
که باید مرتب
ورزش کنیم.
یعنی یک،
دو، حالا
بدو.

● روز جهانی
کودک: دوست
داری در این روز یکی از
آرزوهایت را نقاشی کنی و برای
ما بفرستی؟

● روز عصای سفید:
روزی که به ما یادآوری
می‌کند مراقب عصا
سفیدها باشیم. می‌دانی
چه کسانی عصای سفید
به دست می‌گیرند؟

۳۳
مهر



نهالی که خودت می‌کاری

تا به حال دانه‌های نارنگی را کاشته‌ای؟
اول باید دانه‌ها را لای یک دستمال
خیس بگذاری. دو روز این دستمال
را خوب خیس نگه داری، بعد دانه‌ها
را در گلدان بکاری و مراقب باشی
گلدانت نور کافی و رطوبت مناسب
داشته باشد.

چند هفته بعد جوانه‌ها سر سر
می‌آورند. البته شش ماه طول می‌کشد
تا بتوانی این نهال‌های کوچک را
توی باغچه بکاری و شاید چند سال
طول بکشد تا این درخت‌ها، میوه بدهند.
اما همیشه نگاه کردن به این نهال‌ها و
قد کشیدن آن‌ها، خوش حالت می‌کند؛ با
این که خیلی زحمت دارد.

استفاده از بعضی کالاهای ایرانی
مثل کاشتن همین دانه‌ها است.
باید صبر داشته باشیم تا روز به
روز بهتر بشوند. درست مثل
این که خودت دانه‌ای بکاری
که نهال بشود و میوه بدهد.

افسانه موسوی گرمارودی

تصویرگر: ماهنی تذهیبی



شبیه هفت

● مریم اسلامی

اگر انگشت هایم

به هم چسبیده بودند

نه مشقی می نوشتند

نه برگی چیده بودند

نه می شد دکمه ای بست

نه زپیی و نه بندی

نه چیزی ریز برداشت

نخود یا حبّه قندی

چه طوری می گرفتم
مدادم را به دستم؟
چه طوری قاشقم را
نگه می داشت شستم؟

برای کار و بازی
به انگشتان نیازست
چه جالب بین آنها
شبیه هفت، بازست



تصویرگر: حدیثه قربان





سرور کتبی

پری شادی

مواد لازم برای کوفته‌ی خوش حالی:

نسیم بهاری، دو پیمانه
صدای باران، نصف پیمانه
آفتاب زعفرانی، یک قاشق
لبخند پدر، اندازه‌ی آسمان
مهربانی مادر، اندازه‌ی دنیا
خنده‌ی دوست، به مقدار دل‌خواه

پری شادی در آسمان زندگی می‌کند.
او هر روز پیش بندش را می‌بندد. پای یک
اجاق ابری می‌ایستد و کوفته قلقلی درست
می‌کند. کوفته‌ی چی؟ معلوم است، کوفته‌ی
خوش حالی!

پری شادی هر روز، سبد سبد کوفته‌ی خوش حالی
درست می‌کند. بعد، کوفته‌هایش را فررررروت... از آسمان
بر زمین می‌ریزد. کوفته‌ها توی خانه‌ها می‌افتند و زمین پر از
خنده و شادی می‌شود.
یک روز پری شادی همه‌ی کوفته قلقلی‌هایش را بر
زمین ریخت. بعد، گوشه‌ی آسمان نشست و گوش داد.





تصویرگر: منیرا عبداللہی

کوفته قلقلی توی حوض خانه افتاد. پری شادی
گفت: «وای! حالا چه کار کنم؟»
زیر درخت، کنار حوض نشست و فکر کرد. بعد بلند
شد و داد زد: «گی لی لی لی لی!»
خواهرها شنیدند و گفتند: «صدای چیست؟»
پری بلندتر داد زد: «توی لی لی لی لی!»
بچه‌ها فکر کردند، صدای پرنده است. از اتاق بیرون
دویدند و به حیاط رفتند.
آفتاب تندی می‌تابید. هوا گرم بود. نگاه بچه‌ها دور
حیاط چرخید و به حوض رسید. حوض کوچک از
خوش حالی برق می‌زد.
خواهر بزرگ گفت: «بیا برویم توی حوض.»
خواهر کوچک خندید و گفت: «آب بازی؟ چه خوب!»
خواهرها پاهایشان را توی آب حوض گذاشتند. یک
مرتبه برق شادی توی چشم‌هایشان پیدا شد.
به هم آب پاشیدند و صدای خنده در خانه پیچید.
پری شادی هم خندید. نفس راحتی کشید و دوباره به
آسمان برگشت.

از همه جا صدای خنده می‌آمد. از خانه‌های
دور، نزدیک، خانه‌های بزرگ، کوچک...
پری شادی نفس راحتی کشید؛ اما...
از آن بالا چشمش به خانه‌ای افتاد که
ساکت بود و از خوش حالی برق نمی‌زد.
پری شادی از آسمان پایین آمد. پایین...
پایین‌تر... تا به آن خانه رسید. از پنجره توی
خانه را نگاه کرد.
دو تا خواهر دید که ساکت و غمگین کنار
هم نشسته بودند.
پری شادی با خودش گفت: «باید خوش حالشان
کنم؛ اما چه طوری؟!»
سبزش خالی بود. کوفته قلقلی‌های آن روزش
تمام شده بود.
پری شادی دور خانه چرخید. این طرف را نگاه کرد.
آن طرف را نگاه کرد. ناگهان پشت دیوار خانه، یکی از
کوفته قلقلی‌هایش را روی زمین پیدا کرد.
زود کوفته قلقلی را برداشت و توی خانه انداخت؛ اما شالاپ!

ماجرای یک شانه به سر

مژده رخشان



شانه به سر یک پرندۀ قهوه‌ای با دم راه
راه است که روی سرش، تاجی از پرهای
کرم رنگ دارد. مردم به او شانه به سر،
هدهد یا پوپک می‌گویند.

شانه به سر اصلاً منظم پرواز نمی‌کند. وقتی
او را در حال پرواز ببینید، فکر می‌کنید همین
الان است که به درخت یا دیواری برخورد کند؛ اما
این‌طور نیست.

شانه به سر تمام سال به جاهای مختلف سفر
می‌کند و با حیوان‌های جدید دوست می‌شود.
آنها برای سفر با هم مشورت می‌کنند.
هر کدام جایی را که خیلی دوست دارد به دیگری
معرفی می‌کند.

شانه به سرها مثل مارمولک‌ها، حشره‌ها را می‌خورند.



همه بازیافت کنیم

ما هم می‌توانیم با استفاده از دورریختنی‌ها بعضی چیزها را بازیافت کنیم؛ مثلاً با یک بطری پلاستیکی که از وسط آن را می‌بریم، جامدادی درست کنیم. یا از وسایلی مثل قوطی کمپوت و لوله‌ی وسط دستمال کاغذی برای این کار استفاده کنیم. می‌توانیم آن را با چیزهای ساده‌ای مثل دکمه و کاغذ رنگی و برگ خشک، قشنگ‌تر کنیم. به نظر تو چه چیزهای دیگری می‌توان درست کرد؟



این کتاب هم خواندنی است



نام کتاب: جانوران اقیانوس
از سر تا دم
مترجم: فروغ فرجود
ناشر: فاطمی
تلفن: ۶۶۹۷۳۴۷۸-۰۲۱



شهری زیبا داشته باشیم

اگر زباله‌ی کم‌تری تولید کنیم، شهر زیبا و تمیزتری داریم. اگر زباله‌ی کم‌تر تولید کنیم، کم‌تر بیمار می‌شویم. اگر زباله‌ی کم‌تر تولید کنیم، طبیعت زیباتری داریم.

* مثلاً می‌توانیم به جای استفاده از لیوان‌های یک‌بار مصرف، همیشه یک لیوان توی کیفمان داشته باشیم.

* یا به جای استفاده از یک روی کاغذ، از دو روی آن استفاده کنیم. موقع خرید به جای گرفتن کیسه‌ی پلاستیکی از فروشنده، با خودمان کیسه‌ی پارچه‌ای ببریم.

راز من و بابا

● داوود مظلومی
● عکاس: اعظم لاریجانی



هر اسمی که دوست داری برای این آزمایش انتخاب کن.

● یک بار یواشکی بابا این آزمایش را تمرین کن تا موقع اجرا، مشکلی پیش نیاید.

● حالا با مداد خمیر را سوراخ کن. خوب نگاه کن و

بین همه چه قدر شگفت زده می شوند.

از آن‌ها بخواه احساسشان را از انجام این آزمایش بگویند.

● حالا در جمع درباره‌ی این آزمایش باهم گفت‌وگو کنید.

۱ یک قیف را روی دهانه‌ی بطری بگذار.

۲ با مقداری خمیر دور قیف را بپوشان و خمیر را محکم فشار بده تا هوا راهی برای بیرون آمدن نداشته باشد.

۳ به آرامی آب رنگی را توی قیف بریز.

چه اتفاقی می افتد؟

فکر می کردی این طوری بشود؟

● بعد از این که مطمئن شدی آزمایش را به خوبی انجام می دهی، در جمع خانواده و دوستان این نمایش جالب علمی را انجام بده.

● اگر می خواهی هیجان این نمایش علمی بیش تر شود، سؤال زیر را از آن‌ها پرس: اگر با مداد سوراخی در خمیر درست کنیم، چه می شود؟





- چرا این طور شد؟
- چه اتفاقی بعد از سوراخ کردن خمیر افتاد؟
- راه دیگری پیشنهاد کنید که بدون سوراخ کردن خمیر این اتفاق بیفتد؟
- نمونه‌ی دیگر این اتفاق را کجا دیده‌اید؟



جناب نارنجی

علی آبه زین العابدین



نه پرتقالم، نه نارنگی؛ به من می گویند، جناب نارنجی. مغزم پر است از فکرهای جدید و رنگی منگی. بعضی ها می گویند، چه جالب! بعضی می گویند، چه خودخواه! بعضی هم فریاد می زنند، چه بی مزه و بی جا! کارهایی هم می کنم خیلی جدی اگر نگویند، یخ نکنی نارنجی! وقتی هم سر به سر آدم ها می گذارم و می خندم، پسر می گوید: «تو به این بزرگی می خواهی بگویی خیلی زرنگی؟»

۱ من که شلخته نیستم

حالا چون صبح ها رختخوابم را مرتب نمی کنم...

... فکر نکنید شلخته ام

چون دوباره عیب ها که می خوابم باز هم تختم به هم ریخته می شود.

من کار بی خودی نمی کنم.



۲ اختراع جدید من

این جا را خط جدید اختراع کرده ام.

این خط جدید خواندنش سخت است. از پایین به بالا و چپ به راست.

اگر می توانی تو هم یک خط جدید اختراع کن.



۳

شباهت من و پسر

بابایی، چرا همیشه فیلم های گریه دار نگاه می کنی؟ چرا غذاهای بی مزه درست می کنی؟ چرا کتاب های سیاه و سفید می خوانی؟ هیچ کدام را دوست ندارم.

خوش بختانه پسر من به غیر از قیافه و لباسش هیچ چیزش به خودم رفته.



گفتم که نمی توانی
حدس بزنی. چون این جا
مغازه نیست. کمد لباس های
جوړوا جورمن است.



تصویر گر: ثریا مختاری

از بس عطسه های
من محکم اند، کمرم تا
به الان صاف می شوم تا
من را ببینند.



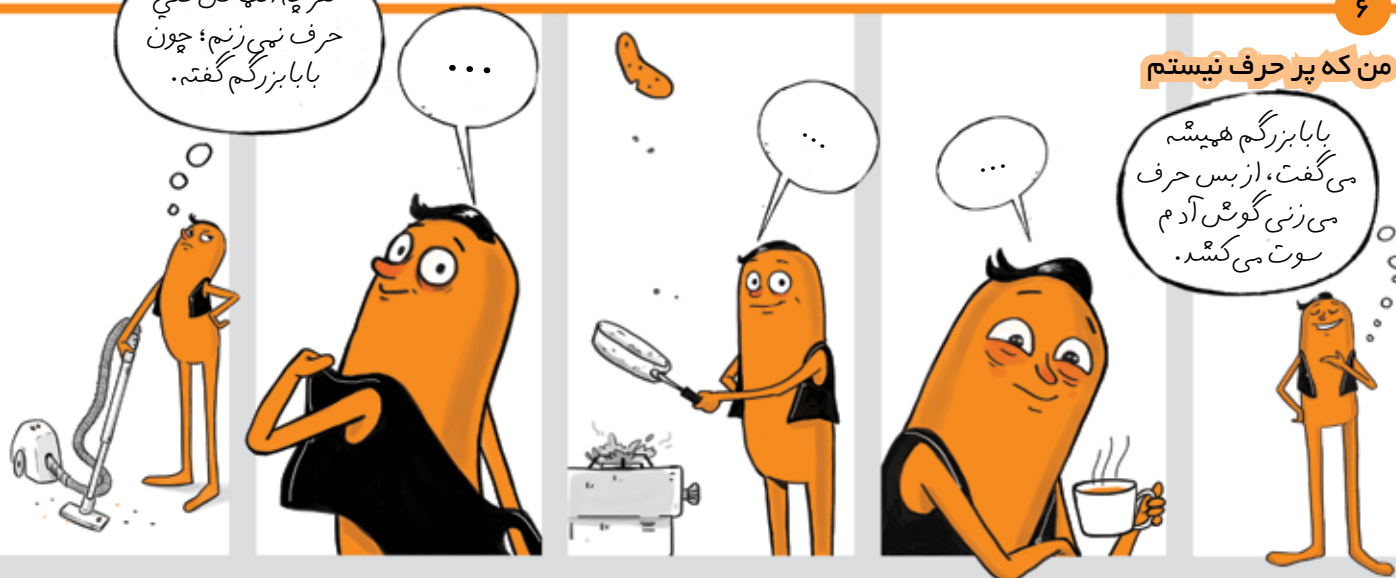
!~~~~~6
0000000

فکر کنم
گندکاری شد.

هرچه التماس کنی
حرف نمی زنم؛ چون
بابا بزرگم گفته.

من کہ پر حرف نیستم

بابا بزرگم همیشه
می گفت، از بس حرف
می زنی گوش آدم
سوت می کشد.



روز گل

منیره هاشمی

چه روپوش قشنگی!
دوتا هم جیب دارد
پدر یک مشت پسته
در آنها می گذارد

عجب روز مهمی!
من و یک کیف و پاییز
خوراکی ها و دفتر
مداد صاف نوک تیز

فرشته گفت: «به، به!»
برو با کیف و لبخند.
همه این روز گل را
به من تبریک گفتند

بی اجازه

فاطمه غلامی

تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

امروز بعد از خاک بازی
از پیچ کوچه سر رسیدی
مثل همیشه بی اجازه
توی حیاط ما دویدی

توپ قشنگم را که دیدی
هی شوت کردی اینور، آنور
حالا خودت از روی شاخه
توپ مرا پایین بیاور

از بس که بودی فکر بازی
انداختی گلدان گل را
ای باد بازی گوش لطفاً
فوری برو از خانه‌ی ما!

لبخند نم‌شده

● کلر ژوبرت

کرمینو از زیر خاک سرک کشید. کفشدوزک و سنجاقک و هزارپا را دید. توی دانه‌های شب‌نم به عکس خودش نگاه کرد. با بداخلاقی گفت: «حالا که این‌طور شد، من با خدا قهرم.»

کفشدوزک و سنجاقک و هزارپا با تعجب پرسیدند:
«برای چه؟»

کرمینو به هزارپا گفت: «چون این همه پا به تو داده، یک پا هم به من نداده.»
به سنجاقک گفت: «چهار تا بال به تو داده، یکی هم برای من نگه نداشته.»
به کفشدوزک هم گفت: «تازه یادش رفته من را رنگ کند.»

هزارپا و سنجاقک و کفشدوزک با مهربانی به او لبخند زدند. هزارپا گفت: «اگر مثل من پا داشتی، به این راحتی زیر خاک می‌رفتی؟»
سنجاقک گفت: «اگر بال داشتی، زیر خاک کثیف و پاره نمی‌شد؟»

کفشدوزک هم گفت: «برای زندگی زیر خاک لازم نیست مثل من رنگی باشی. عوضش رنگِ خاکی و کم‌تر در خطری.»

کرمینو رفت توی فکر؛ ولی هنوز اخمو بود. سنجاقک با لبخند گفت: «فکر کنم خدا فقط

● تصویرگر: سحر جمالی





تصویر گر: شیرین شیخی

ناصر نادری

مورچه و باد

مورچه توی برکه افتاد و داد زد: «کمک... کمک!»
 برکه گفت: «کی افتاد؟»
 درخت گفت: «چرا افتاد؟»
 قورباغه گفت: «کاش نمی افتاد!»
 باد آمد و یک برگ روی برکه انداخت و گفت: «او
 که باید من را می فرستاد، فرستاد.»

یک چیز یادش رفته به تو بدهد که خیلی
 لازمش داری. حیف شد!

کرمینو با تعجب پرسید: «چه چیزی؟» و
 دوباره به خودش توی دانه های شبم نگاه کرد.
 صورت اخمیش را دید. کم کم اخم هایش
 را باز کرد و یک مرتبه فریاد زد: «نه، نه، خدا
 یادش نرفته. من توی دلم گمش کرده بودم.»
 وقتی کرمینو دوباره به کفش دوزک و
 سنجاقک و هزارپا نگاه کرد، لبخند قشنگی
 روی صورتش بود.





خوزستان

● عزت‌اله الوندی



● من خیلی فلافل دوست

دارم. همیشه نان ساندویچم را از این گردالی‌های نارنجی خوش مزه پُر می‌کنم. بعضی وقت‌ها باید رَم به لشکرآباد می‌رویم. آن‌جا، هم فلافل می‌خوریم. محله‌ی لشکرآباد یکی از محله‌های قدیمی اهواز است. ما اهوازی‌ها خیلی مهمان‌نواز و پر جنب و جوش هستیم.

پدر می‌گوید: «استان خوزستان جزو اولین جاهایی است که ایرانیان قدیم برای زندگی انتخاب کرده‌اند.»



● در اهواز بیش‌تر

روزهای سال گرم است؛ برای همین مردم شب‌ها از خانه بیرون می‌آیند و کنار رود کارون می‌نشینند. رود کارون تا آبادان می‌رود و بعد به اروند و سرانجام به خلیج فارس می‌ریزد. آب و هوای بقیه‌ی شهرهای استان هم گرم است. تابستان ما تقریباً از اردیبهشت شروع می‌شود؛ چون خوزستان در یک منطقه‌ی گرمسیری قرار گرفته است؛ برای همین پر از نخل‌های خرما و نیشکر و میوه‌های گرمسیری است. تقریباً نصف شکر کشورمان را کارخانه‌های نیشکر در خوزستان تولید می‌کنند. در زمین‌های کشاورزی استان ما برنج، حبوبات، مرکبات و گیاهان دارویی کاشته می‌شود.



● سال‌ها پیش کشور عراق به ایران حمله کرد و خرّم شهر را گرفت؛ اما با فداکاری جوانان

ایرانی این شهر آزاد شد. ما خوزستانی‌ها هنگام جنگ هشت

سال در برابر دشمن ایستادگی کردیم و هنوز داریم استانمان را

بازسازی می‌کنیم.

خلیج فارس همسایه‌ی دیوار به دیوار ماست. اهواز، آبادان، اندیمشک، خرّم شهر و دزفول از شهرهای مهمّ استان خوزستان هستند

بعضی از مردم این استان علاوه بر فارسی به زبان عربی و بعضی‌ها به لری، بختیاری یا کُردی صحبت می‌کنند.





● مهنار عسگری

افسانه‌ی قدیمی

● تصویر گر: لاله ضیایی

افسانه‌ی دروغگو کیست، یکی از افسانه‌های دل‌نشین بچه‌های خوزستانی است. این افسانه نشان می‌دهد که چرا پرهای کلاغ سیاه، پاهای کبوتر صورتی و دور چشم کبک سرمه‌ای است. کلاغ برای پیدا کردن جاهای پُر آب به مردم سرزمینش دروغ می‌گوید؛ اما کبوتر و کبک به مردم کمک می‌کنند تا جاهای سبز و پر آب را پیدا کنند. مردم برای تنبیه کلاغ، پرهایش را سیاه می‌کنند و به کبوتر و کبک پاداش می‌دهند. آن‌ها پاهای کبوتر راست‌گو را با حنا رنگ می‌کنند و دور چشم‌های کبک را سرمه می‌کشند.



راستی!

در قدیم پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها می‌گفتند: «اگر پسر بچه‌ای روی طاقچه برود، یا دختر بچه‌ای یک‌هو تصمیم بگیرد خانه را جارو کند، یا مرغ جلوی یکی از افراد خانه، بال‌هایش را باز کند و بنشیند، حتماً مهمان می‌آید.» جالب است خیلی وقت‌ها این اتفاق‌ها هم می‌افتاد و مهمانی نمی‌آمد. آن وقت‌ها که تلفن و گوشی همراه وجود نداشت، آدم‌ها بی‌خبر به خانه‌ی هم می‌رفتند.



یک بازی محلی

یکی از بازی‌های جالب بچه‌های خوزستانی گاو، گوسال، فنگل و پنیر است. باشو و باوینه مشغول این بازی هستند. آن‌ها این اسم‌ها را روی هسته‌های خُرمای یا چیزهای دیگر می‌گذارند. باشو دو تا از آن‌ها را یواشکی پشت سرش روی زمین می‌گذارد و دو تا را در دست‌هایش نگه می‌دارد و مُشت بسته‌اش را جلو می‌آورد. اگر باوینه نام آن‌ها را درست حدس بزند، نوبت اوست که آن‌ها را توی مشتش پنهان کند؛ وگرنه باشو بازی را ادامه می‌دهد.

چاله

شکوه قاسم نیا



۲ موش توی یک چاله افتاد.



۱ موش و خرگوش و خارپشت می دویدند و بازی می کردند.



۴ موش دستش را دراز کرد. خرگوش دست موش را گرفت و کشید.



۳ خرگوش رسید.



۶ خارپشت رسید. دست خرگوش و دم موش را گرفت و کشید.



۵ اما زورش نرسید و خودش هم توی چاله افتاد.



۸ هر سه با هم شروع کردند به فریاد زدن.



۷ او هم زورش نرسید و تو ی چاله افتاد.



۱۰ موش با دندانش دُم الاغ را گرفت.



۹ الاغی صدایشان را شنید و رسید.



۱۲ خارپشت هم با همهی خارهایش، از دُم الاغ آویزان شد.



۱۱ خرگوش با پنجه‌های تیزش دُم الاغ را گرفت.

توپ دست کیست؟

برای این بازی باید ده نفر یا بیش تر باشید.

● یک نفر داور می شود. بقیه ی بچه ها دست هم را می گیرند و به شکل دایره می ایستند. داور چشم یکی از بچه ها را با پارچه می بندد و او را توی دایره می برد. بعد توپ کوچکی را وسط دایره می گذارد.

● داور بدون حرف و با اشاره از یکی از بچه ها می خواهد توپ را بردارد و پشت سرش پنهان کند. بچه های دیگر هم مثل او دست هایشان را پشت سرشان می برند.

● داور چشم های نفر وسط را باز می کند. حالا او باید حدس بزند توپ دست کیست. او به بچه های دور دایره نگاه می کند و می پرسد: «توپ دست کیست؟» بچه ها با هم می گویند: «دست من!»

نفر وسط دوباره این سؤال را می پرسد. این بار بچه ها با سر و چشم، یک دیگر را نشان می دهند و می گویند: «دست او، دست من، شاید هم دست این یکی.» نفر وسط باید به رفتار بچه ها خوب توجه کند تا بتواند حدس بزند توپ دست کدامشان است.

● اگر درست حدس زد، توی دایره می ماند. داور باز هم چشم او را می بندد و بازی دوباره شروع می شود؛ اما اگر اشتباه کرد، داور او را به دور دایره می فرستد و یک نفر دیگر را انتخاب می کند.



۱



۲



۳



۴

همه با نقاشی

من نقاشی کردن را دوست دارم. وسیله‌های نقاشی‌ام همیشه آماده است: کاغذ، مداد رنگی، ماژیک، بعضی وقت‌ها هم مداد شمعی. یک تخته‌ی چوبی کوچک هم دارم که موقع کشیدن نقاشی، آن را زیر دستم می‌گذارم. بیرون از خانه به همه چیز خوب نگاه می‌کنم و وقتی به خانه برمی‌گردم، زود آن‌ها را می‌کشم. گاهی وقت‌ها هم موضوع‌های عجیب و غیر واقعی را نقاشی می‌کنم.

تو هم نقاشی کردن را دوست داری؟ دلت می‌خواهد نقاشی‌هایت را برای مابفرستی؟ از موضوع‌های زیر هر کدام را که بیش‌تر دوست داری، نقاشی کن و برای ما بفرست:
* شبی پرستاره روی رودخانه‌ها پرواز کردم.
* شغل مورد علاقه‌ی من
* بادبادک بازی با خانواده



بعضی‌ها برای این‌که نقاشی‌هایشان قشنگ بشود، از رنگ‌ها در همه جای نقاشی خود استفاده می‌کنند. بعضی‌ها با ماژیک و مداد رنگی جاهای ریزتر و خط‌ها را نقاشی می‌کنند، با مداد شمعی هم جاهای بزرگ‌تر را رنگ می‌کنند. این‌طوری زودتر و راحت‌تر نقاشی‌شان رنگ می‌شود.





جورچین با چوب بستنی

وسایله‌های لازم:

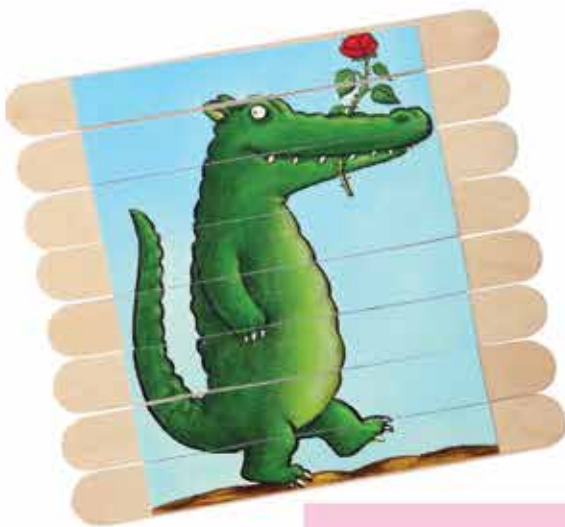
- طرح: فاطمه رادپور
- اجرا: حنا حبیبی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- عکس، نقاشی یا کارت پستال،
- چوب بستنی‌های تخت یک‌اندازه،
- چسب مایع و چسب نواری،
- قیچی.



● بعد از خوردن بستنی‌های خوش مزه، چوب بستنی‌ها را دور نریزید. می‌خواهیم با چوب بستنی پازل یا جورچین بسازیم.

اول چوب بستنی‌ها را خوب بشوی، بعد کنار هم بچین. عکس یا کارت پستال را روی آن‌ها بگذار تا معلوم شود چند چوب بستنی لازم داری. چوب





بستنی‌ها را از پشت با چسب نواری به هم بچسبان تا نظم آن به هم نخورد. چوب بستنی‌های به هم چسبیده را پشت و رو کن. عکس یا کارت پستال را با چسب مایع روی چوب بستنی‌ها بچسبان.

بعد آن را با قیچی از فاصله‌ی بین چوب بستنی‌ها ببر و از هم جدا کن.

حالا جورچین آماده است. تکه‌های آن را به هم بریز و دوباره منظم، کنار هم بچین تا شکل اولت درست شود.

دوباره منظم، کنار هم بچین تا شکل اولت درست شود.



این کتاب هم خواندنی است



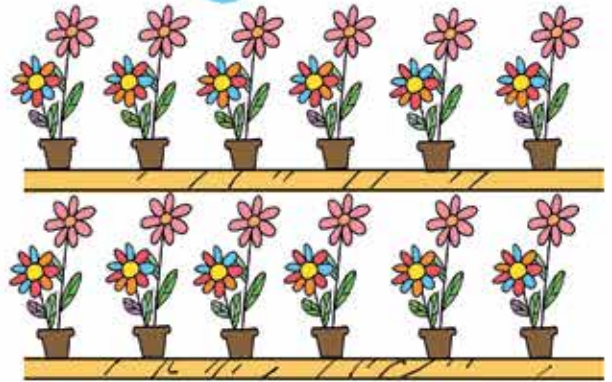
نام کتاب: زنگ عروسک سازی
نویسنده: زینب حسینیجانی
ناشر: طلایی
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۵۲۳۳





بگرد و پیدا کن

● سام سلماسی



● این گلدان‌ها، دوتا دوتا شبیه هم هستند. آن‌ها را پیدا کن.



جدول

● زهرا اسلامی

۱. در مدرسه می‌خوانیم. - یکی از پنج بیش‌تر است.
۲. در خانه برای مدرسه انجام می‌دهیم.
۳. از او چیزهای زیادی می‌آموزیم.
۴. از همه بیش‌تر با آن می‌نویسیم. - یکی از ده کم‌تر است.
۵. غلط‌ها را پاک می‌کند.
۶. مشق را توی آن می‌نویسیم. - زیاد نیست.

● علی حیدری

● سوگل ۳ تا انار، ۱ شکلات، ۲ تا پرتقال، ۷ تا زرد آلو، ۱ عروسک دارد. سوگل روی هم چند میوه دارد؟



● فریادبندی



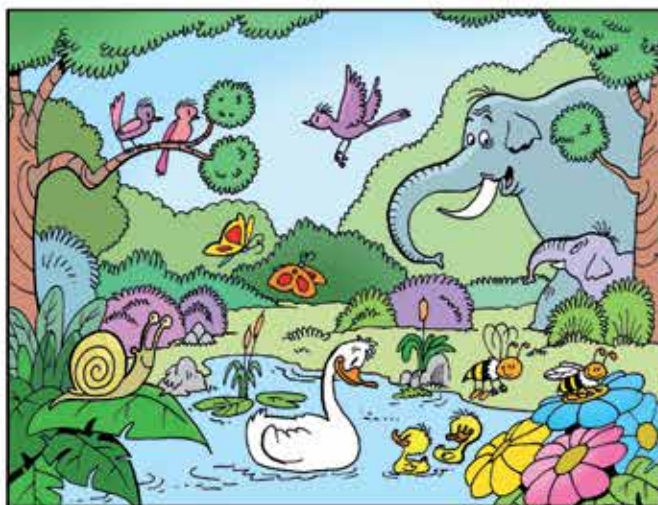
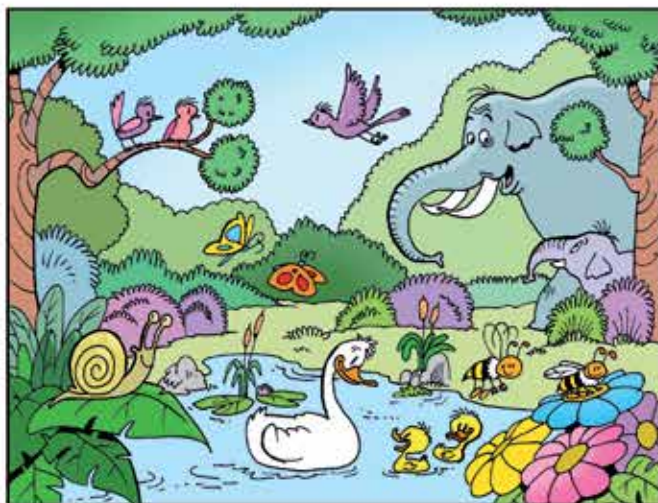
● سام سلماسی

اگر مثلث را از بالا به سمت جعبه هل بدهیم و
با رسیدن به هر مانع آبی رنگ، روی یک
قاعده بچرخانیم، وقتی توی جعبه
می افتد، گوشه هایش چه رنگی
هستند؟ آن را با رنگ نشان
بده.

ده اختلاف

● سام سلماسی

● در این دو تصویر ۱۰ اختلاف
وجود دارد، آن‌ها را پیدا کن.



بازی و ریاضی

● با توجه به عددهای مقابل هر میوه، جمع‌های زیر
را انجام دهید.

$$\text{apple} + \text{grapes} + \text{banana} =$$

$$\text{grapes} + \text{apple} + \text{grapes} =$$

$$\text{grapes} + \text{cherry} + \text{apple} =$$

$$\text{apple} + \text{banana} + \text{cherry} =$$

$$\text{pomegranate} + \text{apple} + \text{apple} =$$

apple	۱	grapes	۲	banana	۳	cherry	۴
pomegranate	۵	strawberry	۶	orange	۷	pear	۸

● علی حیدری

● اگر چند عدد ۲ را با هم
جمع کنیم، کدام عدد را نمی توانیم
به دست آوریم؟

۱۰* ۸* ۶* ۷*



فیل سواری!

منوچهر اکبرلو

قصه گو: یکی بود یکی نبود. توی یک جنگل، خرسی زندگی می کرد...

مادر خرسه: من را می گوید.

قصه گو: بابچه اش خرس کوچولو.

خرس کوچولو: من را می گوید؛ البته من دارم بزرگ می شوم. قدّم را ببینید!

قصه گو: یک روز قرار بود خانوم فیله بیاید خانه ی آن ها مهمانی. خرس کوچولو تا حالا یک فیل را از نزدیک ندیده بود.

خرس کوچولو: همان که خیلی بزرگ است. با آن دهن دراز.

مادر خرسه: منظورت خرطوم است؟ آن بینی فیل است!

خرس کوچولو: حالا هر چی. من کمک می کنم تا به فیله خوش بگذرد.

مادر خرسه: آفرین به تو! من هم می روم خانه را مرتّب کنم.

قصه گو: خرس کوچولو نشست به فکر کردن. می خواست کاری کند که به مهمانشان خوش بگذرد.

خرس کوچولو: می دانم فیل سبزی می خورد. این را که مادرم آماده کرده. باید بروم علف و آب را بگذارم

روی یک تخته سنگ تا به دهنش برسد. آره، همین کار را می کنم.

قصه گو: خرس کوچولو رفت و همین کارها را کرد.

مادر خرسه: بیا پایین. بالای سنگ خیس است، لیز می خوری.

قصه گو: همان موقع، خانوم فیله از راه رسید.

خانوم فیله: سلام صاحب خانه! منم، مهمانتان!

مادر خرسه: سلام. بفرمایید، بفرمایید.

خرس کوچولو: منم سلام. بفرمایید این جا. پیش من و خوراکی ها. بالای این تخته سنگ.

خانوم فیله: چرا آن جا؟ به به... چه علف های تازه ای! چشم، یک لقمه می خورم.

قصه گو: فیله با خرطومش یک دسته علف برداشت و گذاشت توی دهنش.

خانوم فیله: خوش مزه بود.

خرس کوچولو: چی کار کردید شما؟ با خرطومتان غذا می خورید؟

خانوم فیله: نه، باهاش علف و برگ و میوه را می گذارم توی دهنم.

این نمایش
رامی توانی به همراه
دوستانت در مدرسه یا
برای خانواده در خانه
اجرا کنی.



● طراحی و ساخت عروسک‌ها: فریابندی
● عکاس: اعظم لاریجانی

خانوم فیله: خودم بلندت می‌کنم. با همین خرطوم؛
البته با اجازه‌ی مادرت.

خرس کوچولو: این خرطوم شما همه کاره است‌ها!
قصه‌گو: چه کیفی می‌دهد فیل سواری!
جای همه‌ی ما خالی!



خرس کوچولو: نمی‌دانستم! تا حالا ندیده بودم.
خانوم فیله: خب حالا که دیدی!
خرس کوچولو: می‌توانم به خرطومتان دست بزنم؟
خانوم فیله: بفرمایید!
قصه‌گو: ای وای! خرس کوچولو، لبه‌ی سنگ بود.
حواسش نبود و آمد جلو....
مادر خرسه: مواظب باش!
قصه‌گو: نزدیک بود بیفتد که...
خانوم فیله: گرفتمت!
قصه‌گو: فیله با خرطومش خرس کوچولو را گرفت.
مادر خرسه: گفتم، نرو بالا.
خرس کوچولو: چه خرطوم خوبی! من را نجات داد.
مادر خرسه: خدا را شکر چیزی نشد.
خانوم فیله: بیا بنشین روی پشتم تا سواری‌ات بدهم.
خرس کوچولو: آخ جان! فیل سواری؛ اما... اما چه جوری
بیایم بالا؟

دوست جدید

سپیده خلیلی



من از تغییر بدم می‌آید؛ یعنی دوست دارم همیشه هر چیزی جای خود باشد و هیچی تغییر نکند. اما امسال ما مجبور شدیم خانه‌مان را عوض کنیم؛ چون من و مریم و امیر، بزرگ‌تر شده‌ایم. خب، اگر کوچک مانده بودیم و تغییر نمی‌کردیم، لازم نبود به خانه‌ای بزرگ‌تر و به محله‌ای دیگر برویم. حالا مدرسه‌هایمان هم عوض شده است. از این همه تغییر حالم بد می‌شود.

روز اوّل مهر است. حالم بد است. از مامان می‌پرسم: «می‌شود امروز، فقط همین امروز به مدرسه نروم؟»

مامان می‌گوید: «وای! سارا، یعنی از روز اوّل غیبت کنی؟ نه که نمی‌شود.»

بابا قرآن به‌دست، دم در ایستاده است و می‌گوید: «بچه‌ها تا دیر نشده زودتر بروید!»

امیر و مریم با خوش‌حالی از زیر قرآن رد می‌شوند. من گوشه‌ی کت بابا را می‌کشم، خم می‌شود. زیرگوشش می‌گویم: «بابا تو را به خدا، نگذار بروم.»

بابا خنده‌کنان من را از زیر قرآن

رد می‌کند و می‌گوید: «برو تنبل خانم،

همه باسواد می‌شوند و تو بی‌سواد می‌مانی.»





امیر می گوید: «دوست پیدا کردن که کاری ندارد. من الان می روم و به چندتا کلاس سومی سلام می کنم و اسمم را می گویم. زنگ تفریح هم هر چه داریم با هم می خوریم و زود دوست می شویم.» و می دود.

مریم امیر را صدا می زند؛ ولی امیر نمی شنود. مریم می خندد و می گوید: «از دست این برادر! یادش رفت کیسه ی خوراکی اش را از من بگیرد. حالا باید زنگ تفریح با تعریف کردن از مدرسه و دوست های قدیمی، دوست پیدا کند.»

گریه ام می گیرد. مریم دستم را می کشد و می گوید: «سارا، بدو دیر می رسیم.»

امیر جلوتر از ما می رود و می پرسد: «حالا چرا گریه می کنی؟ می ترسی زنگ تفریح تنها بمانی؟»

مریم دستش را روی شانه ام می گذارد و می گوید: «نترس، خیلی زود دوست پیدا می کنی. تازه حیاط ما کلاس پنجمی ها با شما یکی است. اگر دوست پیدا نکردی، زنگ تفریح بیا پیش خودم.»

با خودم فکر می کنم: «این ها مگر خانواده ی من نیستند؟ چرا حالم را نمی فهمند؟»

فکر می کنم شاید دوست پیدا کردن آن قدرها هم سخت نباشد! اشک هایم را پاک می کنم. توی دلم می گویم: «پس من هم می توانم و با لبخند وارد مدرسه می شوم.»

حالا تو بگو:

- می توانی دوست پیدا کنی؟
- برای دوست پیدا کردن باید چه کار کنی؟
- می دانی چه کارهایی دوست را خوش حال می کند؟
- می دانی چه کارهایی دوست را ناراحت می کند؟



حرف‌هایت را این جا بکش

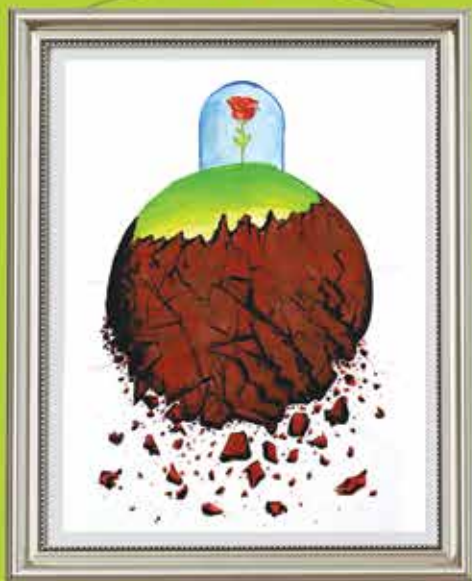
● عکس و گزارش: محسن امین



یکی باید این چیزهای مهم را یادشان بیاورد. بعضی‌ها بلند فریاد می‌کشند. بعضی‌ها می‌نویسند و بعضی‌ها هم حرف‌هایشان را نقاشی می‌کنند.

گاهی بعضی از بزرگ‌ترها چیزهای مهمی را فراموش می‌کنند. مثلاً چیز مهمی مثل این که دنیا برای دوستی آفریده شده است، نه جنگ و دشمنی. این جور وقت‌ها





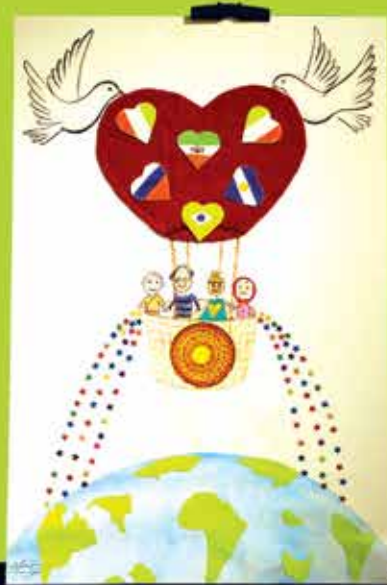
پیشنهاد:

تو چه حرف مهمی داری؟ چه‌طور حرفت را می‌زنی؟ اگر حرفی داری یا از چیزی ناراحتی که نمی‌توانی درباره‌اش حرف بزنی و می‌خواهی دیگران، مثلاً پدر و مادر و معلم‌ها و دوستان، آن حرف را بشنوند، درباره‌ی آن‌ها نقاشی کن. گوشه‌ی اتاق یا حیاط برای خودت نمایشگاهی درست کن. گاهی آدم‌ها با دیدن، بیش‌تر و بهتر منظور ما را می‌فهمند.

می‌توانی با هم کلاسی‌هایت درباره‌ی موضوعی که برایتان مهم است و می‌خواهید دیگران به آن توجه کنند، حرف بزنید و نقاشی بکشید. بعد با کمک معلم در کلاس یک نمایشگاه گروهی برپا کنید تا همه، حرف دلتان را بفهمند و بدانند چه می‌خواهید.

اسم نمایشگاه شما چیست؟

ما در هر کشوری که زندگی کنیم، سوار یک بالن هستیم. با هم پرواز می‌کنیم، بی‌هم به زمین می‌افتیم.



دنیا می‌تواند هر شکلی باشد. ما کدام شکل را انتخاب می‌کنیم؟

نمایشگاه صلح، حرف‌های مهم بچه‌ها درباره‌ی دوستی است، درباره‌ی آرزوهایی که برای دنیا دارند. به این نقاشی‌ها نگاه کن. می‌توانی حرف‌هایشان را از میان رنگ‌ها و تصویرها بشنوی؟



حتماً عکس نمایشگاه یک نفره یا گروهی خودتان را برای ما بفرستید.

برق رسانی

هادی نیکخواه آزاد



تا حالا به این فکر کرده‌ای که برق خانه از کجا می‌آید و چگونه به دست ما می‌رسد؟ این آزمایش را انجام بده تا جواب این سؤال‌ها را پیدا کنی.

مسیر سفید رنگ را با مداد سیاه نرم رنگ کن. از مداد رنگی استفاده نکن!

یک لامپ کوچک را (به این لامپ‌ها، «ال، ای، دی» می‌گویند) در محل مشخص شده بگذار. پایه‌های آن را با چسب نواری روی خط مدادی بچسبان.

حالا یک باتری کتابی را به نقطه‌هایی که جای باتری است وصل کن. دقت کن که قطب مثبت و منفی را درست وصل کرده باشی.

چند نکته‌ی مهم:

۱ از مداد طراحی، همان که رویش نوشته شده است B8 استفاده کن. این مداد را از فروشگاه‌های نوشت افزار بخر.

۲ لامپ ال ای دی یک پایه‌ی بلند و یک پایه‌ی کوتاه دارد. پایه‌ها را کمی خم کن. با نوار چسب، پایه‌ی بلند

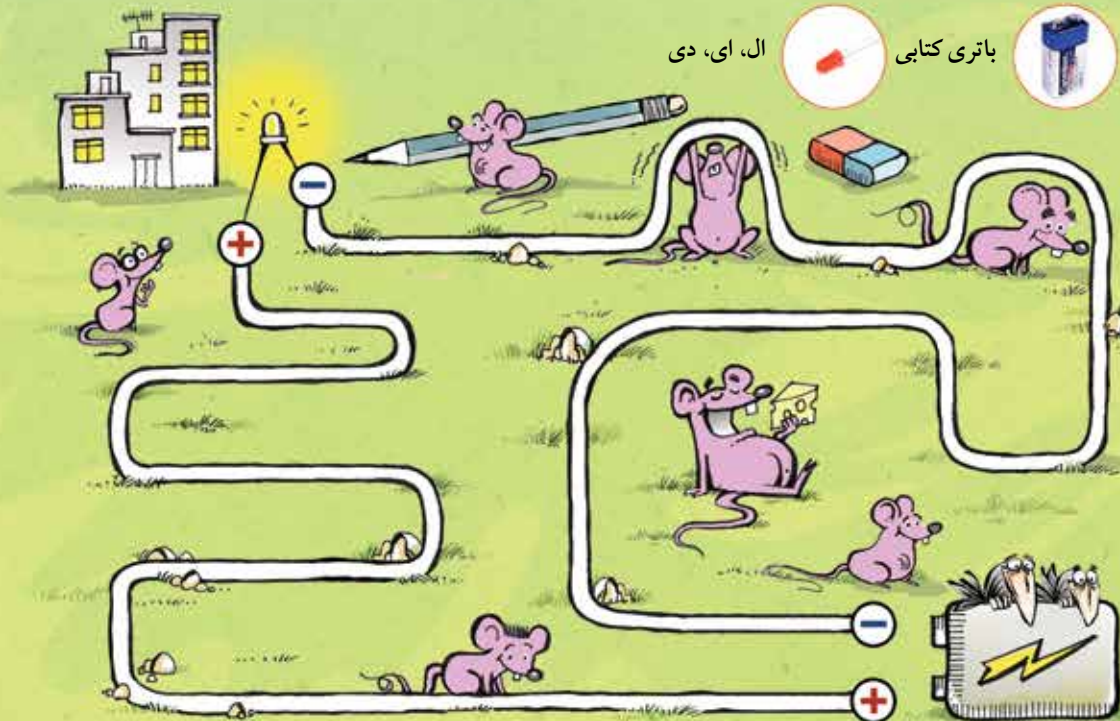
را روی علامت + و پایه‌ی کوتاه را روی علامت - بچسبان.

۳ قطب‌های باتری کتابی کنار هم هستند. سر باریک‌تر را روی علامت +، و سر کلفت‌تر را روی علامت - بگذار.

یک چیز جالب:

نوک مداد سیاه از ماده‌ای به نام گرافیت ساخته شده است. گرافیت می‌تواند جریان الکتریسیته را از خودش عبور دهد.

حالا فکر می‌کنی برق خانه از کجا می‌آید؟





دسر طالبی



● زهرا اسلامی
● عکاس: اعظم لاریجانی

مواد لازم:



● طالبی، یک عدد ● ژله، یک بسته با رنگ دل‌خواه ● میوه، هر نوع که دوست دارید

طرز تهیه:



۱ پودر ژله را در ظرفی بریزید و با یک و نیم لیوان آب جوش حل کنید. بگذارید خنک شود.

۲ طالبی را به کمک بزرگ‌ترها از وسط نصف کنید و تخمه‌های آن را در بیاورید.

۳ حالا ژله‌ی خنک شده را توی طالبی بریزید. آن را سه، چهار ساعت در یخچال بگذارید تا خودش را بگیرد.



۴ می‌توانید در ژله، میوه‌ی خرد شده بریزید.



۵ یا به شکل دیگری طالبی را با میوه تزیین کنید.



● طاهره ایید

● تصویر گر: لاله ضیایی

طناب کشی

